

شرح چکامه ابن حماد عبدی در مدح امام علی علیه السلام



دکتر حسن مجیدی، راضیه رزم آرا

چکیده

مسأله خلافت حضرت علی علیه السلام و طلوع ماجرای غدیر پس از غروب زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد. در حجة الوداع بود که پیامبر به وسیله وحی الهی جایگاه استوار و ثابت خلافت را آشکار و به مقام حضرت علی علیه السلام تصریح و تأکید نمود و قرآن مجید بر تکمیل دین و اتمام نعمت در آن روز اذعان دارد. اما با این وجود، پس از رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه عده ای خلافت را از وی غصب کرده و حق مسلم او را زیر پا گذاردند. بنابراین گروه عظیم مظاهر علم و دانش چون حکما، فضلا، علما، ادبا و شعرا و ... از هر کیش و قوم و زبانی به پا خاستند و در طول چهارده قرن متمادی در باب این قضیه مهم تاریخی آثاری آفریدند که از آن جمله ابن حماد عدوی عبدی بصری از بزرگان شیعه و از دانشمندان و صدر نشینان بزم ادب و حافظان حدیث سده چهارم هجری است که چون پدرش با زبان شعر در راه

کلید واژه ها: حضرت علی علیه السلام، ابن حماد عبدی، غدیریه، شرح و تحلیل.

نشر فضایل خاندان نبوت و نصرت مذهب حق کوشید. این مقاله بر این است که از میان غدیریه های متعدد وی با روش تحلیلی و استناد به آیات و روایات وارده از حضرات معصومین علیهم السلام به شرح، تشکیل و ترجمه روان چکامه ای پردازد که سی بیت دارد و با این مطلع:

مَا لَابْنِ حَمَّادٍ سَوَى مَنْ حُمِدَتْ
آثَارُهُ وَ أَبْهَجَتْ عُرَانُهُ
ذَاكَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الطُّهْرُ الَّذِي
بِفَخْرِهِ قَدْ فَخَرَتْ عَدَنَانُهُ

آغاز و در موسوعه زینب الکبری علیها السلام بنت امیر المؤمنین اثر سید علی عاشور ذکر گردیده است.

مقدمه

در سال یازدهم هجری پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند سبحان مأموریت یافت تا در واپسین حج خود، جانشین و خلیفه پس از خویش را برای مسلمانان تعیین نماید؛ بنابراین در هیجدهم ماه ذی الحجه امین و حی در محلی به نام غدیر خم در نزدیکی جحفه آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» را نازل نمود و به پیامبر امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب؛ و پیروی و اطاعت امر او را بر مردم ابلاغ فرماید. پیامبر نیز دستور حق را به درستی اجرا نمود و حضرت علی علیه السلام را به عنوان مولا، معیار و محور حق و راستی به همه مردم معرفی فرمود به طوری که هنوز اجتماع عظیم حج گزاران پراکنده نشده بود، آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» بر ایشان نازل گشت. سپس همه به امام علی علیه السلام تبریک گفتند و حسان بن ثابت با اجازه پیامبر درباره این رخداد تاریخی چکامه ای با مطلع «ینادیه یوم الغدیر نبیهم * بخم فاسمع بالرسول منادیا» سرود. اما پس از رحلت پیامبر عده ای این واقعه عظیم را به دست نسیان سپردند و خلافت را از صاحبش غصب نمودند (سبحانی، مقدمه).

از آن روزگار تاکنون اندیشمندان و بزرگان عرصه های گوناگون علم و دانش درباره این رخدادهای الهی - تاریخی قلم فرسایی نموده و آثار و تألیفات بسیاری برجا نهادند که از آن جمله می توان به کتاب الغدیر فی الکتب و السنه و الأدب اثر بسیار ارزنده علامه عبدالحسین امینی اشاره کرد که با ذکر نصوص مرتبط با مسأله غدیر از کتب علمای اهل سنت و تواریخ قرون اسلامی به اثبات آن پرداخته و سروده های چکامه سرایان مختلف را در این باب ثبت گردانیده است.

پرسش پژوهش: شاعر در سرودن قصیده به چه مضامین و موضوعاتی اشاره نموده است؟ آیا به آیات قرآن، روایات و مستندات تاریخی نظر داشته است؟

فرضیه: شاعر در این قصیده به وصف برخی صفات و فضایل امام علی علیه السلام چون رشادت ها و شجاعت ایشان در میادین پیکار و ذکر برخی از نبردها می پردازد و مسأله ولایت و برخی تلمیحات خطبه غدیر را مطرح نموده و در پایان یاران اندک امام را بر می شمارد و در سرودن قصیده از آیات قرآن، روایات و مستندات تاریخی بهره فراوان برده است.

هدف: ترجمه روان و شرح ابیات با استناد به آیات قرآن، روایات و اشارات تاریخی. در میان اهل ذوق و ادب و در طول چهارده قرن چکامه سرایان بسیاری از ملت ها و زبان های مختلف به خلق آثاری در زمینه غدیر پرداخته اند که یکی از این شاعران عرب تبار، ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله بن حماد عدوی بصری از بزرگان شیعه و از حافظان حدیث سده چهارم هجری قمری است که مانند پدرش حماد، شعر را در خدمت پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام به کار گرفته است. وی چند غدیریه در مدح حضرت علی علیه السلام سروده که از میان آن ها مقاله حاضر می کوشد با روش تحلیلی - تاریخی به تشکیل، ترجمه روان و شرح قصیده ای از او با مطلع:

مَا لَابْنَ حَمَادٍ سَوَى مَنْ حُمِدَتْ
 آثَارُهُ وَأَبْهَجَتْ غُرَانُهُ
 ذَاكَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى الطُّهْرُ الَّذِي
 بِفَخْرِهِ قَدْ فَخَّرَتْ عَدَنَانُهُ



بپردازد که در موسوعه زینب الکبری علیها السلام بنت امیر المؤمنین اثر سید علی عاشور ذکر گردیده است.

شرح حال شاعر

ابوالحسن علی بن حماد بن عبید الله بن حماد عدوی عبدی بصری از بزرگان شیعه و از دانشمندان سده چهارم هجری قمری و از صدر نشینان بزم ادب و حافظان حدیث است که با شیخ صدوق و نجاشی معاصر بوده و از اساتید محدثین است و در سلسله اجازات، نامی معروف و شهرتی بسزا دارد.

ابن حماد از شهبواران خطه سخن است که پرچم فصاحت بر سر هر کوی و برزن افراخته و با علم بلاغت در میدان شعر و ادب تاخته و نامش در الفبای رجال و ادب، مذکور و شعرش در معاجم ادبی، مسطور است. بیشتر چکامه هایش گواه سخندانی و سند پیشتازی او در فن معانی و دلیل نقش آفرینی او در نکته سنجی و قافیه پردازی است، چونان که از بضاعت و افرش در علم، دانش، مهارت و بصیرتش در فن حدیث خبر می دهد و چون پدرش در راه نشر فضایل خاندان نبوت، حقایق و واقعیات پشت پرده را از اینجا و آنجا در شعر خود گرد آورده و آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر یافته در نصرت مذهب حق انتشار داده و همگان را به شاهراه هدایت خوانده است. از این رو شعرش از بافندگی و خیال پردازی به دور است. علامه سماوی اشعار او را در یک دفتر گرد آورده که از ۲۲۰۰ بیت افزون است (امینی، ۱۳۸۷، ج ۷، ۲۴۹ - ۲۴۸).

ترجمه و شرح غدیریه ابن حماد عدوی عبدی بصری

۱. مَا لَابْنِ حَمَادٍ سَوَى مَنْ حَمَدَتْ أَثَارُهُ وَأَبْهَجَتْ غُرَانُهُ
مفردات: بَهَجَ الْمَنْظَرُ: حَسُنَ، نَضَرَ - غُرَانُ جِ أَغْرَةٌ وَأَغْرَاءُ جِ غَرِيرٌ؛ الْغَرِيرُ: الْخَلْقُ الْحَسَنُ
ترجمه: برای ابن حماد (ممدوحی) جز آن کسی که آثارش ستوده و شمایلش نیکوست، وجود ندارد.

۲. ذَاكَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الطُّهْرُ الَّذِي بِفَخْرِهِ قَدْ فَخَرَتْ عَدَنَانُهُ

مفردات: الطُّهْرُ: الخُلُوُّ مِنَ النِّجَاسَةِ وَالْحَيْضِ وَغَيْرِهِمَا

ترجمه: آن (ممدوح) علی مرتضی، پاک سرشتی است که عدنان به او افتخار کرده است. عدنان بیستمین جد پدری پیامبر و حضرت علی علیهما السلام است. نسب آن ها به ترتیبی که در کتاب المناقب الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام ابن مغزلی به نقل از مصعب بن عبدالله آمده بدین گونه است: عبدالمطلب (پدر بزرگ آن ها)، هاشم، عبدمناف، قُصَى، کلاب، مَرَّة، كَعْب، لُؤَي، غالب، فِهْر، مالک، نَضْر، کِنَانه، خُزَيْمَه، مُدْرِكَه، الْيَاس، مُضَر، نِزَار، مَعَدَّ و عَدَنَان. (محمدی ری شهری، ۱۳۹۲، ج ۱، ۵۳).

به طور مسلم نسبت آن حضرات تا عدنان به همین قرار است و از عدنان به بالا تا حضرت اسماعیل از نظر شمار و اسامی اختلاف است. خود پیامبر صلوات الله علیه نیز فرموده است: « إِذَا بَلَغَ نَسَبِي إِلَى عَدَنَانَ فَأَمْسِكُوا: هنگامی که نسب من به عدنان رسید دست نگه دارید و جلو تر نروید» (ابن شهر آشوب، بی تا، ج ۱، ۱۳۴).

۳. صَنُو النَّبِيِّ هَدِيَهُ كَهْدِيهِ إِذْ كُلُّ شَيْءٍ شَكَلُهُ عُنْوَانُهُ

مفردات: الصَّنُو: النَّظِيرُ وَالْمَثَلُ - الْهَدْيُ: السِّيْرَةُ وَالطَّرِيقَةُ - العُنْوَانُ: مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى

غیره؛ الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ: دَلِيلُهُ، سَمْتُهُ مَا قَدَمَهُ يَعْتَبَرُ عُنْوَانًا عَلَى كَرَمِهِ

ترجمه: همتای پیامبر، سیره اش چون سیره اوست؛ چون ظاهر هر چیزی بر (باطن) آن دلالت می کند.

۴. وَصِيَهُ حَقًّا وَ قَاضِيَ دَيْنَهُ إِذِ اقْتَضَى دِيُونََهُ دَيَانَهُ

مفردات: الوَصِيُّ: مَنْ يُوصَى لَهُ؛ الْقِيَمُ، مَنْ يُكَلِّفُ شَرْعًا بِالْقِيَامِ عَلَى شَوْءٍ غَيْرِ الرَّاشِدِينَ أَوْ

الْقَاصِرِينَ بَعْدَ مَوْتِ عَائِلِهِمْ - اقْتَضَى الدَّيْنَ: طَلَبَهُ؛ اقْتَضَى مِنْهُ حَقَّهُ وَعَلَيْهِ: أَخَذَهُ - دِيُونٌَ ج

دَيْنٌ؛ الدَّيْنُ: الْقَرْضُ ذُو الْأَجْلِ وَإِلَّا فَهُوَ قَرَصٌ - الدَّيَّانُ: الْقَاضِي؛ الدَّيَّانُ: الْحَاكِمُ؛ الدَّيَّانُ:

الْحَاسِبُ؛ الدَّيَّانُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِي مَعْنَاهُ: الْمَحَاسِبُ الْمَجَازِي، وَالْحَكْمُ الْقَاضِي

ترجمه: جانشین بر حق اوست و آن گاه که وام دهندگان وام خویش را طلبند، ادا کننده



دین اوست.

۵. نَاصِحَةُ النَّاصِرِ حَقًّا إِذْ غَدَا سِوَاهُ ضِدِّ سِرِّهِ اِعْلَانُهُ
مفردات: النَّاصِحُ: الخالص من كل شيء - النَّاصِرُ: اسم من أسماء الله الحسنى ومعناه: الْمَيْسِرُ
لِلْغَلْبَةِ؛ نَاصِرٌ لَهُ: مُسَاعِدٌ، مُؤَيِّدٌ لَهُ - السِّرُّ: ما تَكْتُمُهُ وَتُخْفِيهِ

ترجمه: به راستی که یاور مخلص اوست آن گاه که دیگران نفاق پیشه کرده بودند.
به عنوان نمونه: گروهی از منافقان تصمیم داشتند به هنگام بازگشت از جنگ تبوک، در
یکی از گردنه‌های میان راه شتر پیامبر را رم دهند تا حضرت از بالای کوه به دره پرت
شود ولی پیامبر صلوات الله علیه در پرتو وحی الهی از این ماجرا آگاه شد و نقشه شوم
آن‌ها را نقش بر آب کرد. مهار ناقه را به دست عمار سپرد و حذیفه هم از پشت سر ناقه
را می‌راند تا مرکب کاملاً در کنترل باشد. حتی به مردم دستور داد از راه دیگر بروند تا
منافقان نتوانند در لابه لای مردم پنهان شوند و نقشه خود را عملی کنند و هنگامی که
در آن تاریکی شب صدای آمدن عده‌ای را پشت سر خود در آن گردنه شنید، به بعضی
از همراهان دستور داد که فوراً آن‌ها را بازگردانند. آن‌ها که حدود دوازده یا پانزده
نفر بودند و قسمتی از صورت خود را پوشانیده بودند، هنگامی که وضع را برای اجرای
نقشه خود نامساعد دیدند متواری شدند ولی پیامبر آن‌ها را شناخت و نام‌هایشان را يك
به يك برای بعضی از یارانش بر شمرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ۴۳).

۶. وَارِثُهُ عِلْمُ الْهُدَى أَمِينُهُ فِي أَهْلِهِ وَزِيرُهُ خُلَصَانُهُ
مفردات: وارث: أحد أقرباء الميِّت الذين يحق لهم شرعاً أخذ نصيب معين من تركته -
العِلْمُ: لواء؛ رَايَةٌ لِبَلَدٍ أَوْ وِلَايَةٌ أَوْ مَدِينَةٌ - الوَزِيرُ: المُوَاوِرُ؛ الوَزِيرُ: خَاصَّةً الْمَلِكُ الَّذِي
يَحْمِلُ ثِقْلَهُ وَيُعِينُهُ بِرَأْيِهِ - الخُلَصَانُ: الخَالِصُ مِنَ الْأَخْدَانِ

ترجمه: وارث و پرچم هدایت، امین خاندان، وزیر و یاور مخلص پیامبر است.
آیات ۴ تا ۶ به حدیث یوم الدار یا یوم الإنذار اشاره دارد که از احادیث صحیح و مأثور
است و بسیاری از حافظان و دانشمندان شیعه و اهل سنت، آن را با همین الفاظ یا قریب
به آن نقل نموده‌اند. علاوه بر این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

در مناسبت های گوناگونی چون جنگ احد، واقعه غدیر خم، روز عقد اخوت میان مهاجرین و انصار و ... حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصی، وزیر و برادر خود معرفی نموده اند.

هنگام نزول آیه ۲۱۴ سوره شعراء: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ: قوم و خویشان نزدیکت را انذار کن!» پیامبر آن ها را در خانه عمویش ابوطالب علیه السلام جمع کرد. در آن روز چهل نفر بدون کم و زیاد بودند؛ در بین آن ها عموهایش ابوطالب، حمزه، عباس، و ابولهب وجود داشتند. در آخر این حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها خطاب فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سو گند! من جوانی را در عرب سراغ ندارم که برای قوم و قبیله اش برتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای آن ها آورده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند مرا فرمان داده که شما را به سوی آن دعوت کنم. فَأَيُّكُمْ يُوَاذِرُنِي عَلِيٌّ أَمْ هَذَا عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم؟ کدام يك از شما حاضر است در این راه با من همکاری کند و پشتیبانم گردد تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» همه از او روی برتافتند به جز علی - با اینکه از همه کم سن و سال تر بود - که به پاخواست و گفت: «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَ زَيْرُكَ عَلَيْهِ: من ای پیامبر خدا! در این کار، پشتیبان تو خواهم بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوشش گذاشت و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا: این برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست، سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید!» افراد با خنده از جای خود بلند شده، به ابوطالب می گفتند: به تو امر کرد که سخن فرزندت را بشنوی و اطاعتش نمایی! (شرف الدین، ۱۳۸۷، ۱۰۴).

علامه امینی در کتاب الغدیر به هفت سند از منابع مختلف اهل سنت اشاره نموده که به ذکر يك نمونه از آن بسنده می گردد: ابواسحاق ثعلبی در صفحه ۱۶۳ الکشف و البیان نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه انذار، خویشان خود را جمع کرد و پس از صرف غذا فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! من از جانب خداوند عزوجل، بشیر و نذیر شما هستم. پس اسلام آورید و مرا اطاعت کنید تا هدایت شوید.» آن گاه فرمود: «مَنْ يُوَاخِينِي وَ يُوَاذِرُنِي وَ يَكُونُ وَاوِيًّا وَ وَصِيًّا بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِي



أَهْلِي وَ يَقْضِي دِينِي: کیست که با من برادری و همکاری کند تا بعد از من، ولی و وصی و خلیفه من در خاندانم باشد که وام مرا پردازد؟» همه آن ها خاموش ماندند. پیامبر سه مرتبه سخنش را از سر گرفت و در هر سه بار همه ساکت بودند و تنها علی می گفت: «من آماده ام». در مرتبه سوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آری تو ای علی (چنین خواهی بود)» آن گروه برخاستند و به ابوطالب گفتند از فرزندت اطاعت کن که بر تو فرماندهی یافت. (امینی، ۱۳۸۷، ج ۴، ۱۵۱).

همچنین در حدیث وصایت به مسأله جانشینی و قاضی دین بودن امام علی علیه السلام اشاره شده است:

طبرانی در صفحه ۲۲۱ جلد ۶ کتاب المعجم الکبیر از سلمان فارسی نقل می کند: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيُّكَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ رَأَيْتُ فَقَالَ يَا سَلْمَانَ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ لَبَيْكَ قَالَ تَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّ مُوسَى قُلْتُ نَعَمْ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ قَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَهُمْ يَوْمَئِذٍ قَالَ فَإِنْ وَصِيٌّ وَمَوْضِعُ سِرِّي وَ خَيْرٌ مِنْ أَتْرَكُ بَعْدِي وَ يَنْجِزُ عِدَّتِي وَ يَقْضِي دِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: عرض کردم یا رسول الله! برای هر پیامبری وصی و جانشینی است. وصی و جانشین شما کیست؟ پیامبر اکرم فرمودند: همانا وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که بعد از من باقی می ماند و آن کس که وعده های مرا عملی می کند و دیون مرا پرداخت می کند، علی بن ابی طالب است) (موسوی، ۱۳۹۱، ۳۰).

در زمان خلافت عثمان، علی علیه السلام در میان عده ای که در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره فقه و علم با یکدیگر بحث و گفتگو می کردند در پاسخ به طلحه که از امام پرسید: «برای ما توضیح بده که چگونه کسی نمی تواند از قول پیامبر مطلبی را به دیگران ابلاغ کند در حالی که (در روز عید غدیر) پیامبر به ما و سایر مردم دستور داد که حاضران به غایبان اطلاع دهند، فرمود: ای طلحه! آیا نمی بینی که پیامبر خطاب به من - در حالی که شما هم می شنیدید - فرمود: ای برادرم! کسی جز تو قرض مرا ادا و ذمه مرا بری نمی کند. تو ذمه مرا خلاص خواهی کرد و بر سنت و رویه من خواهی جنگید، وقتی که ابوبکر خلافت را به دست گرفت، قرض و وعده های

پیامبر را ادا نکرد و شما همگی با او بیعت کردید و من قرض و وعده و پیمان های او را ادا کردم. پیامبر هم به آنان خبر داده بود که غیر از من کسی قرض و وعده و پیمان های او را ادا نخواهد کرد و آنچه را که ابوبکر به آنان داد، برای ادای دین و وعده های پیامبر نبود، بلکه دین و وعده های پیامبر را کسی ادا کرد که ذمه پیامبر را بری و امانت او را ادا کرد» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ۷۸۷).

قلندوزی به نقل از عمر بن خطاب درباره مودّه القریبی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روزی که میان اصحابش عقد اخوت می بست، فرمود: «هذا علیّ أخی فی الدنیا والآخرة و خلیفتی فی أهلی و وصیّی فی أمّتی و وارث علمی و قاضی دینی...» (گوزل الآمدی، ۱۴۲۱، ۲۷۵).

حضرت علی علیه السلام عملاً در مقام وزیر پیامبر اکرم صلوات الله علیه بود؛ چونان که هارون وزیر موسی! و هنگامی که می خواست در کارزار تبوک حضور پیدا کند، علی علیه السلام را مخاطب ساخته فرمود: «انت منی بمنزلة هرون من موسی ألا انه لا نبی بعدی: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.» رسول خدا با این بیان وزارت خود را برای حضرت علی علیه السلام واجب گردانیده و او را ویژه مودت و دوستی خود قرار داده و او را مخصوصاً از میان همه مردم برگزیده و در زمان حیات و پس از درگذشتش او را خلیفه بر مردم ساخته است (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۱۲).

در شرح عبارت «علم الهدی» بودن امام علی علیه السلام میتوان به این حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشاره نمود که فرمودند: «خداوند عزوجل درباره علی به من سفارش کرد. گفتم: پروردگارا! آن سفارش را برایم روشن ساز. فرمود: بشنو! گفتم: می شنوم. آنگاه فرمود: إِنَّ عَلِيًّا رَأْيُهُ الْهُدَى وَإِمَامُ أَوْلِيَاءِي وَنُورٌ مِّنْ أَطَاعَنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ فَمَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي فَبِشْرِهِ بَدَلِك: به درستی که علی پرچم هدایت، پیشوای اولیای من و روشنگر راه فرمان برداران من است و او کلمه ای است که پرهیزگاران را به پیروی و همراهی آن فرمان داده ام. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. علی را به

این سخنان بشارت ده» (الطبری، ۱۳۱۵، ۶۲۷).

۷. ذَاكَ الْفَتَى النَّجْدُ الَّذِي إِذَا بَدَأَ بِمَعْرَكٍ أَلْقَتْ لَهُ فِتْيَانُهُ

مفردات: النَّجْدُ: الماضي في أمره وشجاعته - بَدَأَ الشَّخْصُ: خرج إلى البادية أو أقام بها؛
بدا الرَّجُلُ: بعد أن اكتظت المدينة بالسُّكَّانِ؛ بَدَأَ الأَمْرُ: ظهر، وَضَحَ، لاح يَبْدُو أَنَّ الأَمْرَ
خَطِيرٌ - المَعْرَكُ: المعترك؛ ألقى خَصْمَهُ أرضاً: طَرَحَهُ عَلَى الأَرْضِ؛ أَلْقَتْ العَصَابَةُ سِلَاحَهَا
: سَلَمَتْهُ؛ لَقَّاهُ الشَّيْءُ : أعطاه ومنحه إِيَّاهُ - فِتْيَانٌ ج فِتْيٌ؛ الفَتَى: الشابُّ أَوَّلَ شبابه بين
المراهقة والرُّجولة

ترجمه: آن جوانمرد شجاع که هر گاه در نبردی حاضر شد، دلاوران (در مقابلش) تسلیم گشتند.

نصر بن مزاحم در وقعه صفین به نقل از عمرو بن شمر چنین آورده است: «در جنگ صفین علی میان دو صف ایستاد و ندا در داد: ای معاویه! - و تکرار کرد - معاویه گفت: از وی پرسید چه می خواهد؟ گفت: می خواهم روبروی من آید تا کلمه‌ای با او سخن گویم. پس معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمد، و چون آن دو به نزدیک علی رسیدند وی به عمرو توجهی نکرد و به معاویه گفت: وای بر تو! بر چه اساسی مردم میان من و تو به پیکار پردازند و یکدیگر را بزنند و فرو کوبند؟ تو خود به هموردی من بیا و هر یک از ما دیگری را کشت فرمان او را باشد. معاویه رو به جانب عمرو کرد و گفت: ای ابا عبدالله، نظر تو در این باره چیست؟ آیا با او هموردی کنم؟ عمرو گفت: این مرد با تو به انصاف سخن گفت و بدان که اگر پیشنهادش را نپذیری تا یک فرد عرب باقی است همواره بر تو و فرزندان نکوهش باشد. معاویه گفت: ای عمرو بن عاص! چون منی خود را نفریبی. به خدا سوگند! هرگز مردی به هموردی پسرابی طالب نیامده مگر آن که زمین از خونسیراب گشته است. سپس در حالی که عمرو همراهش بود از میدان بازگشت تا به پشت صفوف لشکر خود رسید. چون علی علیه السلام چنان دید بخندید و به قرارگاه خود بازگشت (منقری، ۱۳۷۰، ۳۷۵). و در همان سند به نقل از عمر بن سعد چنین آورده است: «معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله، من تو را به پیکار با این مرد می خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته

و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است. عمرو گفت: به پیکار با چه کس؟ گفت: به پیکار با علی. راوی گوید: عمرو گفت: ای معاویه تو را با علی همچون دو بار اشتر همسنگی و برابری نباشد؛ نه تو را هجرت اوست و نه سابقه (پیشگامی در اسلام) و نه هم صحبتی (با پیامبر) و نه جهاد وی و نه فقه و دانش او در دین ... و به خدا سوگند که بر سر این همه او را فعالیت و سرعت و پویایی و استوار گامی و بهره‌ای همراه با نکوداشتی از جانب خداست. اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم مرا چه دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواری‌ها و خطر‌ها باشد؟ گفت: حکومت دهم. گفت: مصر نیکو طعمه‌ای است (همان، ۶۰).

۸. لَيْثٌ لَوْ اللَّيْثُ الْجَرِيُّ خَالَهُ لَطَارَ مِنْ هَيْبَتِهِ جَنَانَهُ

مفردات: اللَّيْثُ: الأسد؛ اللَّيْثُ: الشجاع - الْجَرِيُّ: الشجاع، المقدم (معجم الرائد) - خَالَ الشئ: ظنّه - طار الطائر ونحوه: تحرك وارتفع في الهواء بجناحيه - هَيْبَةُ الرَّجُل: مَهَابَتُهُ ترجمه: هژیبری که اگر شیر ژیان تصورش را بکند، از ترس روحش پرواز می‌کند. این بیت به هیبت الهی حضرت علی علیه السلام اشاره دارد: شیخ مفید شجاعت آن حضرت را نوعی اعجاز دانسته و می‌نویسد: هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد؛ بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هم‌آوردی به مبارزه برخاست بر او چیره گشت و به هر رزم جویی ضربتی زد او را به هلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز می‌کند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان به وسیله او به هم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی می‌باشد (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۲۹۸).

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سرچشمه می‌گرفت در هیچ بشری دیده نشده است. روزی در جنگ صفین به چهره خود نقاب زده و به صورت يك فرد

ناشناس در جلوی صفوف شامیان مبارز می طلبید. پس از آن که گروهی از مبارزان شام را به خاک هلاکت افکند، معاویه به عمرو عاص گفت: این شجاع قویدل کیست؟ عمرو گفت: یا عبدالله بن عباس است و یا خود علی! معاویه گفت: چگونه میتوان تشخیص داد؟ عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه به این انبوهی نمی تواند مقاومت کند. تمام سپاهیان را فرمان حمله بده که از جای بجنبند و به این جنگجو حمله کنند. اگر رو گردانید، ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند، علی است؛ زیرا علی از تمام عرب اگر به مقابله اش برخیزند رو نمی گرداند، چه رسد به سپاه تو! معاویه برای آزمایش، فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او به حرکت در آمد، اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود. آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است که پیکار می کند؛ لذا فرمان عقب نشینی دادند. وقتی صدای علی علیه السلام در میدان های جنگ بلند می شد، دل و زهره قهرمانان آب می گردید و لرزه بر ارکان وجود آن ها می افتاد. در جنگ های جمل و صفین غالب اوقات يك تنه خود را بر سپاهیان مخالف می زد و صفوف آن ها را متلاشی کرده و پراکنده می ساخت.

هر شجاعی که در جنگ به دست آن حضرت کشته می شد، موجب افتخار قبیله خود می گشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباحات می نمودند چنان که در غزوه خندق عمرو بن عبدود که به دست وی کشته شد خواهرش گفت: اگر جز علی که حقاً لیاقت آن را دارد که قاتل برادرم باشد، دیگری عمرو را کشته بود، تمام عمر می گریستم؛ لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن به دست او عین افتخار و اعتبار است (جمعی از نویسندگان، بی تا، ۱۰۶۷).

۹. صَقْرٌ وَلَكِنْ صَيْدُهُ صَيْدُ الْوَعَا لَيْتٌ وَلَكِنْ فَرَسُهُ فَرَسَانُهُ

مفردات: الصَّقْرُ: طائر من الجوارح من فصيلة الصَّقْرِيَّات، يستخدم في الصيد مشهور بحدَّة البصر - الصَّيْدُ: ما يُصَاد من السَّمَك والطَّيْر والوحش - الوَعَا: الحرب؛ لما فيها من الصَّوت والجلبة - فَرَسٌ: مصدر فَرَسَ؛ فَرَسَ الْأَسَدُ فَرَسَتَهُ: افْتَرَسَهَا، اتَّهَمَهَا - فَرَسَانُ ج فارس؛ الْفَارِسُ: الماهر في ركوب الخيل؛ وَالْفَرَسَانُ فِي الْجَيْشِ: المحاربون على ظهور الخيل؛

الفَارَسُ: الحَاذِقُ بما يمارس من الأشياءِ
ترجمه: چون شاهینی است که شکارش، جنگندگان هستند و چون شیری است که شکارش، دلاوران هستند.

۱۰. ذَاكَ الشُّجَاعُ إِنْ بَدَأَ بِمَعْرَكٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ خَوْفِهِ شُجْعَانُهُ
مفردات: تَفَرَّقَ النَّاسُ بَعْدَ اجْتِمَاعِهِمْ: تَشَتَّتُوا، تَوَزَّعُوا، كَلَّ ذَهَبَ إِلَى حَالِ سَبِيلِهِ - شُجْعَانُ ج شُجَاعٌ؛ الشُّجَاعُ: الجَرِيُّ الْمَقْدَامُ
ترجمه: آن دلیری که هر گاه در نبردی حاضر شد، دلاور مردان از ترسش پراکنده گشتند.

۱۱. تَبَكِّي الطَّلِيَّ إِنْ ضَحَكَتْ أَسْيَافُهُ وَتَرْتَوَى إِنْ عَطَشَتْ سِنَانُهُ
مفردات: طَلِيٌّ ج طَلَا؛ الطَّلَا: الصَّغِيرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ الطَّلَا: الولدُ مِنَ النَّاسِ وَالبَهَائِمِ وَالوَحْشِ مِنْ حِينِ يُوَلَّدُ إِلَى أَنْ يَتَشَدَّدَ؛ الطَّلَا: وَلَدٌ الظَّمِيَّةُ - ارْتَوَى: رَوَى؛ ارْتَوَى مِنَ الْمَاءِ بَعْدَ عَطَشٍ: شَرِبَ إِلَى أَنْ أَزَالَ عَطَشَهُ - عَطِشَ الحَيَوَانَ: ظَمِيَ، عَكَسَ رَوَى - السَّنَانُ: نَصْلُ الرَّمْحِ
ترجمه: اگر شمشیر هایش بخندد، نیزه های زرد رنگش می گرید و اگر نیزه اش تشنه شود، سیراب گردد.

۱۲. تَرَى سِبَاعَ البَيْدِ تَفُقُوا إِثْرَهُ لَأَنَّهَا يَوْمَ الوَغَا ضَيَّفَانُهُ
مفردات: سِبَاعٌ ج سَبْعٌ: كل ما له نَابٌ أو ما له مَخْلَبٌ وَيَعْدُو عَلَى النَّاسِ وَالدَوَابَّ وَيَفْتَرِسَهَا، الْمُفْتَرِسُ مِنَ الحَيَوَانَ - بَيْدٌ ج بَيْدَاءٌ: فَلَاءٌ، صَحْرَاءٌ - تَفُقِيَ الأَثَرَ: تَتَّبِعُهُ - فِي إِثْرِهِ: فِي عَقْبِهِ مَبَاشَرَةً - ضَيَّفَانُ ج ضَيْفٌ؛ الضَّيْفُ: النَّازِلُ عِنْدَ غَيْرِهِ (يَسْتَوِي فِيهِ المَفْرَدُ وَالمَذْكُورُ وَغَيْرُهُمَا، لِأَنَّهُ فِي الأَصْلِ مُصَدَّرٌ)
ترجمه: می بینی که درندگان صحرا در روز نبرد به دنبالش راه می روند، زیرا مهمان اویند.

۱۳. یقرن أرواحَ الكَمَاءِ بِالرَّدَى لَذَاكَ حَاصَتْ دُونَهُ أَقْرَانُهُ
 مفردات: قَرَنَ الشَّيْءَ إِلَى الشَّيْءِ: وَصَلَهُ وَشَدَّهُ إِلَيْهِ - أَرْوَحُ ج رُوح؛ الرُّوحُ: ما به حياة
 - كَمَاءٌ: جمع كَمِيٌّ؛ الكَمِيٌّ: الشُّجَاعُ المُقَدِّمُ الجَرِيءُ، كان عليه سلاح أو لم يكن؛
 الكَمِيٌّ: لا بسُ السِّلَاحِ - رَدَى: مصدر رَدَى؛ ردى الشَّخْصُ: هَلَكَ - حاص القومُ: جالوا
 جوله يطلبون الفرارَ والمهربَ، نكصوا على أعقابهم - أقران ج قَرَن القَرْنُ: الحَبْلُ يُقَرَّن
 به البعيران

ترجمه: جان قهرمانان را به کام مرگ کشاند، از این رو هماوردانش از او می گریزند.

۱۴. وَكَمْ كَمِيٌّ قَد قَرَأَهُ فِي الْوَعَا فَلَيْسَ تَخْبُو أَبَدًا نِيرَانَهُ
 مفردات: قَرَأَ الْأَمْرَ: تَتَبَعَهُ وَأَمَعَنَ فِيهِ النَّظْرَ؛ قَرَأَهُ بِالرُّمْحِ: طَعَنَهُ؛ خَبَتِ النَّارُ: سَكَنَتْ وَخَمَدَ
 لَهَا

ترجمه: چه بسا دلاور مردانی که در نبرد آن ها را دنبال کرد، از این رو آتش این
 جنگ ها خاموش نگردد.

ابیات ۷ تا ۱۴ به شجاعت امام و دلاوری ایشان در میادین جنگ اشاره دارد.
 در جنگ صفین، سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد و کسان درگیر پیکار
 شدند و عمرو بن عاص پرچم به دست حمله کرد. علی به مقابله او تاخت و ضربتی بر او
 زد و وی را بر خاک افکند. عمرو پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی
 روی بگرداند و از کشتن او منصرف شد. عمرو نزد معاویه باز گشت و معاویه به او
 گفت: ای عمرو چه کردی؟ گفت: علی به مقابله من آمد و مرا به خاک افکند. گفت: به
 سبب عورتت (که تو را از مرگ رهانید) خدا را شکر گزار باش! به خدا اگر چنان که
 باید و شاید او را می شناختی به نبردش نمی رفتی (منقری، ۱۳۷۰، ۵۵۷).

۱۵. يَشْهَدُ فِي ذَا بَدْرِهِ وَأُحُدِهِ وَطَيْبَةَ وَمَكَّةَ أَوْطَانَهُ
 مفردات: أَوْطَانُ ج وَطْنٌ؛ الْوَطْنُ: مَكَانُ إِقَامَةِ الْإِنْسَانِ وَمَقَرُّهُ وَإِلَيْهِ انْتِمَاءٌ وَوُلْدٌ بِهِ أَوْ لَمْ
 يُولد

ترجمه: سرزمین های مکه و مدینه در نبرد های بدر، احد بر این دلاوری گواه هستند.

۱۶. وَخَيْبَرُ وَالْبَصْرَةُ الَّتِي بِهَا النَّكْتُ وَصَفِينُ وَنَهْرَوَانُهُ
 مفردات: نَكْتُ الِاتِّفَاقُ: الْغَاهُ؛ نَكْتُ مصدر نَكْتُ؛ نَكْتُ الْعَهْدُ: نَقَضَهُ، عَدَمَ الْوَفَاءَ به
 ترجمه: خیبر و شهر بصره که ناکشین عهد شکستند و هم صفین و نهروان به آن گواهی
 می دهند.

ابیات ۱۵ و ۱۶ به برخی از کارزار هایی اشاره دارد که حضرت علی علیه السلام در آن حضور مؤثر داشته و با شجاعت و مردانگی در میدان مبارزه جولان داده است:
 الف) غزوه بدر: این جنگ، نخستین پیکار اسلامی بوده که میان مسلمانان و مشرکان در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد و طبق آیات قرآن (بخش عمده سوره مبارکه انفال به این جنگ اشاره دارد) محض آزمایش افراد بوده و با وجود کم بودن نفرات سپاه پیامبر (۳۱۳ نفر) در برابر سپاه دشمن، مسلمانان به پیروزی دست یافتند (امین، ۱۳۹۰، ۲۴). در این جنگ حضرت علی علیه السلام به عنوان پرچمدار سپاه اسلام دلاورانه جنگید و سپاهیان قریش را یکی پس از دیگری کشت تا کشتگانش به عدد نصف همه کشتگان بدر، که هفتاد نفر بودند، رسید. یعنی تمامی لشکریان حاضر در جنگ با کمکی که سه هزار ملائکه به ایشان کردند، همگی به اندازه آن مقداری که علی علیه السلام به تنهایی کشته بود، از کفار کشته شد (امین، ۱۳۹۰، ۶۲). طبق سند و روایت شیخ مفید در الإرشاد بدون اختلاف سی و پنج نفر از معاریف و شجاعان دشمن به دست مبارک ایشان کشته شدند؛ کسانی که قتل آنان برای قریش و مردم مکه بسیار ناگوار و گران بوده است (۱۳۸۵، ۷۲ - ۷۰).

ب) غزوه احد: در این نبرد که پس از جنگ بدر بین سپاه اسلام و مشرکان رخ داد، پرچمداری سپاه اسلام بر عهده حضرت علی علیه السلام بود و ایشان تاده پرچمدار لشکر دشمن را به درک واصل نمود و پس از کشته شدن حمزه سید الشهداء و خدعه دشمن و فرار افراد سپاه اسلام، علی علیه السلام شخصاً عهده دار حفظ پیامبر گردید و با سپر خود تیرها را از آن حضرت دفع می کرد و بدن خود را نیز سپر قرار داد تا از کثرت جراحت سنگین شد (امین، ۱۳۹۰، ۱۲۰ تا ۱۶۴ با تلخیص). آیات ۱۲۰ به بعد سوره مبارکه آل

عمران درباره جنگ احد نازل گشته است.

عکرمه می گوید: از علی علیه السلام شنیدم در روز احد که مسلمانان از اطراف پیغمبر صلوات الله علیه پراکنده شدند چنان محزون شدم که تا آن روز آن قدر حزن و اندوه به من دست نداده بود و من آن روز همچنان که از خود بی خبر بودم پیشاپیش آن حضرت ایستاده و دشمنان را از حضرتش دور می-کردم. اتفاقاً به جانب آن حضرت توجه کرده ایشان را ندیده، با خود گفتم: رسول خدا که فرار نکرده! او را هم که در میان کشتگان ندیدم. خیال می کنم به طرف آسمان بالا رفته. غلاف شمشیر را شکسته و گفتم: همواره با کافران می جنگم و از آن جناب مدافعه می کنم تا کشته شوم. همان دم بر مشرکان حمله برده و آن ها را شکست دادم. ناگهان نظرم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که غش کرده و بر روی زمین افتاده است. بر بالین آن حضرت نشستم. مرادید و فرمود: چه امری ایجاب کرد مسلمانان از گرد ما پراکنده شدند؟ عرض کردم: به خدا کافر شدند و از دشمنان ترسیدند و تو را تسلیم دست آنان نمودند (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۷۹). در آن وقت رسول خدا صلوات الله علیه لشکر مشرکان را دید که به طرف او توجه نموده اند. فرمود: یا علی! این مردم را از من دور کن. من از جای برخاسته و تیغ در میانشان انداخته و از راست و چپ بر آن ها حمله می کردم تا آن ها را شکست دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی! نمی شنوی که در آسمان از جانبازی تو ستایش می کنند؟ فرشته ای است به نام رضوان که می گوید: لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی. من از شدت خوشحالی گریستم و خدای متعال را بر این نعمتی که به من ارزانی کرده، سپاسگزاری نمودم (همان، ۸۰).

پ) غزوه خیبر: در جنگ خیبر که از جنگ های بزرگ اسلامی بوده و پیغمبر اکرم صلوات الله علیه با یهودیان به جنگ پرداخت. هنگامی که مسلمانان با مرحب برابر شدند و او دلاور بی مانندی بود، لرزه بر اندامشان افتاد و ترس و خوف سراسر وجودشان را فرا گرفت؛ به ویژه که عامر بن اکوع که مردی دلاور و هم سراینده توانا بود، به دست مرحب شهادت یافت و رسول خدا هم از کشته شدن او متأثر گردید. مسلمانان بیشتر متوحش گردیده به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از حشمت و

دلآوری مرحب، سخنان مفصلی گفتند. پیغمبر اکرم برای دلگرمی آنان پرچم را به ابو بکر داد و او را با عده ای از مسلمانان به جنگ مرحب فرستاد. متأسفانه نام برده تاب مقاومت نیاورده و مرحب را مانند شیر خشمگین دیده که از دو چشمش آتش شرارت شعله ور است. بدین ملاحظه فرار کرده و شکست خورد. پیغمبر خشمگین شده و پرچم را به عمر داد و تأکید کرد که در جنگ با وی پایداری نماید. او هم مانند رفیقش از کار مانده و بدون جنگ پا به فرار گذارد. فرار این دو نفر به زیان اسلام تمام شد و فساد عجیبی که مورد تصدیق همه خردمندان است، ایجاد کرد و بالأخره این عمل بر رسول خدا صلوات الله علیه گران آمد و جداً کار ناشایست آن ها را مورد انکار و نفرت قرار داد (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۵۸). و آشکارا در میان اصحاب اعلان کرد: «أرونیه ترونی رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یاخذها بحقها لیس بفرار» (الشیخ المفید، ۱۳۷۲، ج ۱، ۱۲۶). فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست می دارند و او هم خدا و رسول را دوست می دارد. او همواره حمله می کند و هیچ گاه پشت به کارزار نمی دهد و از میدان بر نمی گردد تا خدا او را بر دشمنان پیروزی می دهد. فردا به طوری که اطلاع داده بود، پرچم را به دست علی علیه السلام داد و او هم، چنان که رسول خدا می خواست ثبات قدم نشان داد تا بر دشمنان چیره گردید و این خار بزرگ را از سر راه مسلمانان برداشت (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۵۹).

از جمله نیروی فوق العاده علی علیه السلام که همه نقل کرده و دوست و دشمن در برابر حقیقت آن تسلیمند، پیشامد کارزار خیبر است که وی درب خیبر را کند و روی زمین افکند، با آن که پنجاه نفر مرد می بایست آن را حمل کنند (همان، ۳۲۳). جابر گوید: روز جنگ خیبر، پیغمبر رایت فتح را به دست علی علیه السلام داد و همان روز وی را برای کمک به اسلام حضور خود دعوت کرد. علی علیه السلام برای انجام فرموده با سرعت به طرف خیبر حرکت کرد، در حالی که اصحاب به او می گفتند با تأنی حرکت کن! لیکن او توجهی نکرده کنار در آمد و آن را از جا کند و بر روی زمین انداخت. پس از این هفتاد نفر از ما کنار آن آمده، شاید بتوانیم آن را به محل خودش برگردانیم و به زور توانستیم. این عمل، ویژه علی علیه السلام و معجزه آن جناب بوده است (همان، ۳۲۴).



ت) نبرد با ناکثان و مارقان و قاسطان: حضرت علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه معروف به خطبه ششقیه در پنج قسمت به طور مفصل از این سه گروه نام می برد و می فرماید: «... چون با درخواست بسیار مردم به امر خلافت قیام کردم، ناکثان بیعت مرا شکستند و مارقان بر من خروج نمودند و قاسطان در صفین با من قتال کردند؛ گو یا این مردم فرموده خدا را فراموش کرده اند که می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (شیخ مفید، ۱۳۸۵، ۲۸۰). آری! سوگند به خدا فرمایش حضرت او را شنیدند لیکن دنیا به چشم ایشان شیرین آمد و زیور آن آنان را فریب داد.

– منظور از ناکثین (پیمان شکنان) کسانی هستند که بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند و به بصره آمده، جنگ جمل را به راه انداختند. سرکرده این گروه طلحه، زبیر و عایشه بودند.

و مراد از قاسطین (ستمگران) معاویه و طرفداران او هستند که بر ضد امام بر حق به پا خاستند و نبرد صفین را به راه انداختند.

و مارقین (خارج شوندگان) همان خوارج هستند که به سرعت علی علیه السلام را رها کرده و در برابر او به مبارزه برخاستند (شرف الدین، ۱۳۸۷، ۱۸۷).

«مدینه» را طیبه و طابه نامند؛ چرا که مدینه پیش از آن «یثرب» خوانده می شد. یثرب از ریشه ثرب به معنای فساد است. پیامبر صلی الله علیه و آله از بردن نام یثرب نهی فرمود و آن را طابه و طیبه نامید که به معنای طیب و پاکیزه است. گفته شده: طیبه از طیب و طاهر است؛ به جهت خلوص آن و تطهیر آن از شرك (سلیمان، ۱۳۸۸، ۳۳۲).

۱۷. كَذَا الَّذِي قَدْ ضَمَّنَ الْمَدْحَ لَهُ مِنْ رَبِّهِ رَبِّ الْعَلِيِّ قُرْآنُهُ

مفردات: ضَمَّنَ الشَّيْءَ الشَّيْءَ / ضَمَّنَ الشَّيْءَ فِي الشَّيْءِ: جعله فيه وأودعه إيَّاه

ترجمه: علی همان کسی که قرآن از سوی پروردگار بلند مرتبه، ستایش او را در خود گنجانده است.

آیات بسیاری در شأن و منزلت امام علی علیه السلام نازل شده است که برخی از آن ها عبارتند از: آیه ۵۹ سوره نساء (آیه اولی الامر) (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۹، ۲۰۶).

آیه ۵۵ سوره مائده (آیه ولایت)، آیه ۶۷ سوره مائده (آیه تبلیغ)، آیه ۶۱ سوره آل عمران (آیه مباحله)، آیه ۲۰۷ سوره بقره (آیه لیلۃ المیت)، آیه ۷ و ۸ سوره بینه (آیه خیر البریه)، آیات سوره انسان (دهر)، آیات نخست سوره براءت، آیه ۴ سوره تحریم (آیه صالح المؤمنین)، آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره طه (آیه وزارت)، آیه ۱۲ سوره حاقه (آیه اذن واعی)، آیه ۲۷۴ سوره بقره (آیه انفاق)، آیه ۲۴ سوره صافات (آیه مسؤولون) و ... برای مطالعه بیشتر به جلد ۹ کتاب پیام قرآن از آیت الله مکارم شیرازی مراجعه نمایید.

۱۸. فَقَوْلُهُ وَلِيكُمْ فَإِنَّمَا يُخَصُّ فِيهَا هُوَ لَا فَلَانَهُ

مفردات: أَخَصَّ فَلَانٌ فَلَانًا وَبِهِ: صار خاصًا به؛ خَصَّ الشَّيْءُ: تعلق بشیء معین، تعلق بالبعض دون البعض الآخر، تحدّد، عکسه عمّ ترجمه: در آیه «إنما وليکم الله» تنها او در آن ویژه گردانیده شده و نه هیچ کس دیگری.

۱۹. ثَلَاثَةٌ اللَّهُ وَالرَّسُولُ وَالَّذِي تَزَكَّى رَاكِعًا بَرَهَانَهُ

مفردات: تَزَكَّى الشَّخْصُ: تصدّق - البرهان: الحُجَّةُ البَيِّنَةُ الفاصلة ترجمه: دلیل روشن آن، همان سه تن هستند: خدا، پیامبر و کسی که در حال رکوع زکات بخشید.

مراد از آیات ۱۸ و ۱۹، آیه ۵۵ سوره مائده است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند. به اعتقاد بسیاری از مفسران شیعه و سنی (تفسیر طبری، تفسیر فخر رازی، تفسیر ابن کثیر و ...) (محمدی ری شهری، ۱۳۹۲، ج ۲، ۱۱۹). این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل گردید و آن هنگامی بود که آن حضرت در رکوع نماز، انگشتر خود را در راه خدا به مسکینی بخشید.



۲۰. وَقَوْلُهُ الْأُذُنُ فِذَلِكَ حَيْدَرٌ وَأَعِيَّةٌ لِقَوْلِهِ آذَانُهُ
 مفردات: آذان ج آذن؛ الأذن/ الأذن: عضو السمع في الإنسان والحيوان - أذنٌ واعيةٌ:
 حافظَةٌ؛ الواعيةُ: الصَّوتُ
 ترجمه: (مراد از) فرموده اش «أُذُنٌ وَأَعِيَّةٌ» همان حیدر است که گوش هایش حافظ سخن
 خداوند است.

۲۱. وَقَدْ دَعَا لَهُ النَّبِيُّ أَنَّهُ يَحْفَظُ مَا يُمْلَى لَهُ لِسَانَهُ
 مفردات: أملى الدرس عليهم: أى يَنطِقُ بالكلمات والجمل والآخرون يَكْتُبُونَ ما يَسْمَعُونَ
 ترجمه: پیامبر برای وی دعا کرده که هر چه را گوید، او به خاطر بسپارد.
 ابیات ۲۰ و ۲۱ به آیه ۱۲ سوره مبارکه حاقه: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَأَعِيَّةٌ» و این حدیث از
 طبری و سیوطی اشاره دارد که در تفسیر خودشان نوشته‌اند: «وقتی این آیه نازل شد
 پیغمبر فرمود: بار خدا یا آن را گوش علی قرار بده. سپس علی علیه السلام فرمود: نشنیدم
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را که فراموش کنم یا فراموش کرده
 باشم» (بیستونی، ۱۳۹۰، ج ۲۵، ۲۶۹).

۲۲. وَقَوْلُهُ الْمِيزَانُ بِالْقِسْطِ وَمَا غَيْرَ عَلِيٍّ فِي غَدِ مِيزَانِهِ
 مفردات: القسط: العدل؛ وهو من المصادر الموصوف بها، يوصف به الواحد والجمع ميزانٌ
 قسطٌ وميزانان قسطٌ وموازن قسطٌ
 ترجمه: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» فرموده اوست و میزانی جز علی در قیامت
 نباشد.

این بیت به آیه ۴۷ سوره مبارکه انبیاء اشاره دارد: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»،
 همچنین در زیارت مطلقه هفتم امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيَّ
 مِيزَانَ الْأَعْمَالِ»
 علامه مجلسی نیز در جلد هفتم بحار الأنوار می نویسد: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ
 ذُرِّيَّتِهِ هُمُ الْمَوَازِينُ» (۱۴۰۳، ج ۷، ۲۵۲).

۲۳. فَوَيْلٌ مِّنْ خَفِّ لَدَيْهِ وَزَنُهُ وَفَوْزَ مَنْ أَسْعَدَهُ رُجْحَانُهُ
 مفردات: وویل: کلمه تاتنی لِحلول الشرِّ والعذاب - خَفَّ الميزان: قَلَّ ثِقَلُهُ؛ خَفَّ الميزان: شال - فوز مصدر فَاز؛ أَحْرَزَ فَوْزًا: نَجَّاحًا، ظَفْرًا - أَسْعَدَ صَاحِبَهُ: أَعَانَهُ؛ أَسْعَدَهُ الحظ: كان له فوق بأموره؛ سَعَدَ: نَقِيضُ شَقِيٍّ - رَجَحَ الشَّيْءُ: ثَقُلَ، زَادَ وَزَنُهُ
 ترجمه: وای بر آن که در برابر علی وزنه اش سبک آید و خوشا بر آن که سعادتش یار گشته و وزنه اش سنگین باشد.

این بیت تلمیحی است به آیات ۶ تا ۱۱ سوره مبارکه قارعه: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ نَارُ حَامِيَةٍ»

۲۴. ذَاكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رُتَبَةً مِّنَ الْإِلَهِ الْفَرْدِ جَلَّ شَأْنُهُ
 مفردات: جَلَّ: عَظُمَ - الشَّانُ: الحال والأمر؛ رفیع الشَّانُ / عظیم الشَّانُ: عالی المکانة، کبیر القدر؛ قال جَلَّ شَأْنُهُ: تعظیم لله تعالی فی مجال الحدیث عنه
 ترجمه: این همان امیر المؤمنین است؛ رتبه ای که (آن را) از سوی خداوند یگانه عالی مرتبه یافته است.

مرحوم طبرسی در صفحات ۶۷ - ۵۵ کتاب احتجاج - که غالباً سند روایات را نمی آورد - حدیث و خطبه غدیر را به خاطر اهمیت فوق العاده اش، با سندی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «مَعَاشَرَ النَّاسِ قُولُوا الَّذِي قُلْتُمْ لَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُولُوا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَ قُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ: ای مردم! بگوید هر آنچه به شما گفتم و به علی علیه السلام با لقب امیر المؤمنین سلام کنید و بگویند: شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا! آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی توست. و بگویند: ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود هدایت نمی یافتیم» (حسینی دولت آباد، ۱۳۹۰، ۱۷۳).

۲۵. ذَادُوهُ عَنِ سُلْطَانِهِ وَحَقَّهُ مِنْ بَعْدِ مَا بَانَ لَهُمْ سُلْطَانُهُ
مفردات: ذَادَ الْمُحْتَلَّ عَنْ بِلَادِهِ: دَفَعَهُ، طَرَدَهُ - بَانَ الشَّيْءُ: ظَهَرَ وَاتَّضَحَ - السُّلْطَانُ: الْمَلِكُ
أو الوالی

ترجمه: او را از ولایت و حَقش محروم ساختند، پس از آن که ولایت او بر ایشان آشکار بود.

۲۶. فَكَفَّ مَوْلَايَ الْإِمَامُ كَفَّهُ إِذْ قَلَّ فِي حُقُوقِهِ أَعْوَانُهُ
مفردات: كَفَّ عَنِ الْأَمْرِ كَفًّا: انصرف و امتنع - كَفَّ الْيَدَ: رَاحَهُ الْيَدَ مَعَ الْأَصَابِعِ: الرَّاحَةُ
مَعَ الْأَصَابِعِ فِي الْيَدِ - حُقُوقٌ جَ حَقٌّ: الْحَقُّ: الثَّابِتُ بِلَا شَكٍّ - أَعْوَانٌ جَ عَوْنٌ؛ الْعَوْنُ:
مَعِينٌ، مَسَاعِدٌ

ترجمه: ولی و پیشوای من از حق خود دست کشید، زیرا یارانش در (احقاق) حقوقش اندک بودند.

آیات ۲۵ و ۲۶ به مسأله غضب خلافت از امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه اشاره دارد.

امام علیه السلام این سخن حکمت آمیز «لَا يِعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يِعَابٌ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ» را در پاسخ کسی می گوید که از آن حضرت پرسید: چرا شما در گرفتن حق خود در امر امامت شتاب نکردید؟!

البته شك نیست که تأخیر امام در مسأله امامت - که از يك سو نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خلافت آن حضرت در داستان غدیر و غیر آن بود و از سوی دیگر افضلیت آن حضرت نسبت به تمام صحابه که جای انکار برای هیچ فرد منصفی نیست ایجاب می کرد که آن حضرت خلیفه بلا فصل پیامبر باشد - بدین رو بود که آن حضرت حق خود را در مسأله امامت که در واقع حق مسلمانان است مطالبه کرد؛ اما مخالفان دست به دست هم دادند و او را از رسیدن به آن حق محروم نمودند. بنابراین ایراد کسانی که می گویند: «امامت حق شخصی نبود که حضرت از آن چشم پبوشد، بلکه حق مردم بود و تأخیر در مطالبه چنین حقی روا نیست» پاسخش روشن است و آن این که

تأخیر مزبور در واقع از ناحیه امام علیه السلام نبود، بلکه از ناحیه کسانی بود که سال‌ها برای رسیدن به آن نقشه‌ها کشیده بودند و حتی زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست در آستانه وداع با دار دنیا نامه‌ای بنگارد و این حق را تثبیت کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ۳۴۹). آن‌ها مانع شده و نسبت‌های بسیار ناروایی به ساحت قدس پیامبر دادند که داستان اسف‌انگیزش در تمام کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است. مقایسه این دو با یکدیگر (تأخیر حق و گرفتن ناحق) و ترجیح اول بر دومی کاملاً روشن است؛ زیرا گرفتن ناحق گناه قطعی است در حالی که تأخیر حق چه شخصی باشد و از ناحیه خود انسان تأخیر بیفتد و چه حق مردم باشد و از ناحیه دشمنان به تأخیر افتد، چیزی نیست که بر انسان عیب به شمار آید (همان، ۳۵۰).

۲۷. وَلَمْ يَقُمْ مَعَهُ سَوَىٰ أَرْبَعَةٍ وَهُمْ لَعَمْرُ رَبِّهِمْ أُرْكَانُهُ
مفردات: قام علی الأمر: دام و ثبت - لعمرک: قسم بمعنی أقسم بعمرک - الرُّكن: ما يَتَّقَوْنَ
به من مُلک و جند و قوم
ترجمه: تنها چهار تن همراه او ثابت قدم ماندند و به خدا سوگند ایشان قوام (ولایت) او بودند.

۲۸. يَتَّبِعُهُ الْمَقْدَادُ وَابْنُ يَاسِرٍ عَمَارَةٌ وَسَلِمَةٌ سَلْمَانُهُ
سَلْم / سَلْم: السَّلَام: سلام، أَمَان و صلح
ترجمه: مقداد و عمار بن یاسر و سلمان صلح طلب پیرو وی بودند.

۲۹. وَالصَّادِقُ اللَّهْجَةَ أَعْنَىٰ جُنْدَبًا فَلَمْ يُخَالَفْ أَمْرَهُ إِيمَانُهُ
ترجمه: و جندب راست گفتار (ابوذر غفاری) که در دینداریش با علی مخالفتی نکرد.

۳۰. وَلَوْ يَشَاءُ أَهْلُكُمْ لَكَنَّهٗ أَبْقَىٰ لِيَبْقَىٰ نَاسِلًا إِنْسَانُهُ
مفردات: ناسل: فاعل من نَسَلَ؛ نَسَلَ الْوَالِدُ أَوْ بِهِ: وَوَلَدَهُ



ترجمه: اگر می خواست نابودشان می نمود اما (ایشان) را به جا گذارد تا نسل انسان باقی بماند.

آیات پایانی این چکامه به یاران اندک امام علی علیه السلام اشاره می کند که به ارکان اربعه معروفند. در بعضی از کتب رجالی آمده که این افراد عبارتند از: ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن الأسود و چهارمین آنان عمار یاسر و به قولی حذیفه بن یمان است. البته مشهور علما بر این قولند که عمار یاسر چهارمین نفر از ارکان اربعه است اما در اصطلاح علمای بزرگ شیعه شاید از این جهت به این افراد، ارکان اطلاق شده که این چهار بزرگوار در اعتقاد و ایمان خود نسبت به برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگر خلفا هیچ تردیدی به خود راه نداده و آن حضرت علیه السلام را جانشین بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته‌اند. البته در برخی روایات آمده که گویا بر عمار یاسر تردیدی عارض شده ولی او سریعاً به دامان ولایت امیر المؤمنین باز گشته است. از این رو عمار چهارمین رکن از ارکان اربعه است. شیخ مفید در کتاب خصال از محمد بن جعفر المؤدب نقل می کند که ارکان اربعه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار (الشیخ المفید، ۱۳۷۲، ۶).

نتیجه گیری

در این مقاله که یکی از غدیریه های ابن حماد عبدی را مورد بررسی قرار داده، شاعر با بهره مندی از دانش وافر خویش در زمینه آیات و روایات اسلامی، به ذکر برخی از فضایل و صفات ویژه امام علی علیه السلام پرداخته و محبت خویش را با زبردستی تمام به ساحت مقدس امیر مؤمنان بیان داشته است. او در این چکامه به مسأله ولایت، خلافت، وصایت و وزارت امام از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می کند و از هیبت الهی، رشادت ها و شجاعت امام در میدان پیکار سخن می گوید و پس از ذکر برخی از نبردهای ایشان، مسأله محروم ساختن حق الهی وی توسط دشمنانش را مطرح نموده و در پایان یاران اندک امام را بر می شمارد.



کتاب نامه

قرآن مجید

- ۱- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا)، مناقب آل ابی طالب، بتصحیح هاشم رسولی و محمد حسین آشتیانی، جلد اول، قم: انتشارات علامه.
- ۲- امین، سید مهدی (۱۳۹۰)، جنگ های صدر اسلام از جنگ بدر تا فتح مکه از دیدگاه قرآن و حدیث، با نظارت محمد بیستونی، قم: بیان جوان.
- ۳- امینی، عبدالحسین (۱۳۸۷)، الغدیر، ترجمه محمد تقی واحدی، جلد ۴، تهران: بنیاد بعثت.
- ۴- امینی، عبدالحسین (۱۳۸۷)، الغدیر، ترجمه محمد تقی واحدی، جلد ۷، تهران: بنیاد بعثت.
- ۵- بیستونی، محمد (۱۳۹۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جلد بیست و پنجم، مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر.
- ۶- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۸)، تاریخ امام حسین علیه السلام (موسوعه الإمام الحسین علیه السلام)، جلد هیجدهم، با نظارت علمی محمد رضا جعفری و محمد رضا حسینی جلالی، تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی.
- ۷- جمعی از نویسندگان (بی تا)، دانشنامه امام علی علیه السلام، پایگاه تخصصی عاشورا، برگرفته از سایت کتابخانه مدرسه فقهات، <http://lib.eshia.ir>، ۱۰۶۷/۱/۷۱۸۰۸
- ۸- حسینی دولت آباد، علی (۱۳۹۰)، پژوهشی در دوازده حدیث از منابع اهل سنت، مشهد: ولایت.
- ۹- سبحانی، جعفر (۱۳۹۲)، فروغ ابدیت، چاپ سی و دوم، قم: بوستان کتاب.
- ۱۰- سلیمیان، خدامراد (۱۳۸۸)، فرهنگ نامه مهدویت، تهران: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج).
- ۱۱- شرف الدین، عبدالحسین (۱۳۸۷)، المراجعات، ترجمه محمدجعفر امامی، چاپ نهم، قم: بنیاد معارف اسلامی.
- ۱۲- الطبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵)، المسترشد، بتحقیق أحمد المحمودی، قم: سلمان الفارسی.
- ۱۳- عاشور، علی (۱۴۲۹)، موسوعه زینب الکبری، الجزء التاسع، بیروت: دار نظیر عبود.
- ۱۴- العکبری البغدادی، محمد بن محمد بن النعمان (الشیخ المفید) (۱۳۷۲)، الإختصاص بتحقیق علی اکبر الغفاری و محمود الزرندی، بیروت: دار المفید.

- ۱۵- العکبری البغدادی، محمد بن محمد بن النعمان (الشیخ المفید) (۱۳۷۲)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، الجزء الأول، بتحقیق مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشیخ المفید.
- ۱۶- العکبری البغدادی، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید) (۱۳۸۵)، الإرشاد، ترجمه و شرح فارسی محمد باقر ساعدی خراسانی؛ بتصحیح محمد باقر بهبودی، چاپ ششم، تهران: اسلامیه.
- ۱۷- گوزل آمدی، محمد (۱۴۲۱)، الهجرة إلى الثقلین، قم: صفائیة.
- ۱۸- المجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، جلد هفتم، بتحقیق السيد إبراهيم الميانجی و محمد الباقر البهبودی، بیروت: دارالاحیاء التراث.
- ۱۹- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۹۲)، دانش نامه امیر المؤمنین (ع) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، جلد اول، قم: دارالحدیث.
- ۲۰- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام قرآن، جلد نهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۲۱- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، جلد سیزدهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۲۲- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، جلد هشتم، چاپ سی و دوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۲۳- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰)، پیکار صفین ترجمه وقعة صفین بتحقیق عبد السلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۲۴- موسوی، جاسم هاتو (۱۳۹۱)، التشیع و النص، تهران: نشر مشعر.